

از پیرِ درِ می‌کدهٔ عشق شنیدم  
زاهد به تمنای بهشت‌ست در این راه  
صد رشته بریدم من ازین عالم فانی  
دیدم چو مسیح‌ست فقط شاخهٔ اعلی  
چون نور جهان‌ست مسیحا بدو عالم  
مأیوس شد عالم همه از عاقبت خویش  
آسان نبود وصل رخ یار به دیدار  
پیرم اگر اندر ره معشوق ولیکن

در عالم حق غیر مسیح هیچ ندیدم  
من غیر مسیح هیچ بهشتی نگزیدم  
جز رشتهٔ امید که هرگز نبریدم  
بشکسته قفس بر سر این شاخه پریدم  
اندر ره او با سر و با سینه خزیدم  
از فدیة عیساست چنین غرق امیدم  
من سینه ز بهر رخ معشوق دریدم  
یک عمر گدای در آن پیرِ مریدم